

غزل شماره ۴۳۷

ای قصه بهشت زکویت بجایتی

شرح جمال حور ز رویت روایتی

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای

آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

هرپاره از دل من و از غصه قصه ای

هر سطری از خصال تو و از رحمت آیتی

کی عطرسای مجلس روحانیان شدی

گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

در آرزوی خاک دریا سوختیم

یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی

ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت

صدیایه داشتی و نکردی کفایتی

بوی دل کباب من آفاق را گرفت

این آتش درون بکند هم سرایتی

در آتش از خیال رخس دست می دهد
ساقی یاکه نیست ز دوزخ شکایتی

دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست
از تو کرشمه ای وز خسرو عنایتی

تفسیر فال

قصه‌ی زندگی‌تان نه تنها بسیار زیبا و پرحکایت است، بلکه در عمق خود داستان‌های آموزنده و احساسی بسیاری را پنهان کرده است. گاهی اوقات این داستان آنقدر شیرین و جذاب می‌شود که به یاد آن لحظات دل‌انگیز، مانند لطیفه‌ای خوشایند از آن یاد می‌کنید و در نتیجه جوانی و شادابی را دوباره تجربه می‌کنید. این احساس نوستالژیک شما را به دورانی برمی‌گرداند که زندگی با خوشحالی‌ها و شادی‌های فراوان همراه بود. اما در عین حال،

برخی از فصل‌های این قصه آنچنان غمناک و پر از اندوه است که تحمل بار سنگین آن برای شما دشوار می‌شود. گاهی به نظر می‌رسد غصه‌هایی که در دل دارید، همچون امواج طوفانی به جانان هجوم آورده‌اند و کم‌رتان را خم کرده‌اند. متأسفانه، شاید در گذشته قدر چیزهایی که داشتید را ندانسته باشید و اکنون با حسرت از فقدان آنها رنج می‌برید. حال تنها آرزوی شما رهایی از غم‌ها و دردهایی است که همچون سایه‌ای تیره بر زندگی‌تان سایه افکنده‌اند. اما امیدوار باشید؛ زیرا عنایت خداوند همواره قادر به برآورده ساختن آرزوهاست و ممکن است روزی فرا برسد که نور امید دوباره بر قلبتان بتابد و شما بتوانید بار دیگر زندگی را با چشمان بازتر مشاهده کنید.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)